

Bernard Lassus; **برنارد لاسوس** تجربه‌ها و دغدغه‌ها در طراحی منظر Experiments and concerns in landscape design



متن زیر گزیده‌ای از سخنرانی استاد «برنارد لاسوس» در ۴۷مین کنگره جهانی معماران منظر (۲۰۱۰) در شهر سوژو است. در این مراسم، برنارد لاسوس در سخنانی کوتاه به بیان ایده‌ها و رویکردهایش در طراحی پروژه‌های مختلف معماری منظر پرداخت.

باغ بازگشت در روشفور^۱

در سال ۱۹۸۲، مسابقه طراحی منظر پارک «طناب‌سازی سلطنتی» و مرمت ساختمان آن را برنده شدم. ایده اصلی طرح، زنده کردن پیوند تاریخی شهر با اقیانوس، از طریق این پارک و کارخانه طناب‌سازی بود.

در این پروژه، موفق شدم برخی جنبه‌های تاریخی شهر را به نمایش گذاشته و چشم‌اندازهای آینده‌اش را معرفی کنم. این شهر و انبار مهمات جنگی آن به دستور «لویی چهاردهم»^۲، به منظور تولید ناوهای جنگی توسط وزیرش «کلبر»^۳ ساخته شد. انبار مهمات پیچ رودخانه «شرانت»^۴، نقطه‌ای استراتژیک برای ایمن ماندن از گزند ناوهای دشمن به شمار می‌رفت. هنگامی که در سال ۱۹۲۶، تسلط بریتانیای کبیر بر اقیانوس خاتمه یافت، انبار مهمات جنگی به طور کامل محو شد و کارخانه طناب‌سازی سلطنتی که توسط مهندس «بلوندیل» جایگزین آن شده بود نیز در جنگ جهانی دوم توسط آلمانی‌ها در آتش سوخت.

توجه به دو عامل تأثیرگذار "ارتباط تاریخی شهر با دریا" و "ورود گیاهان ناشناخته" در طراحی باعث شد که اجرای پروژه تا سال ۲۰۰۶ به طول انجامد؛ با خلق مسیری تودرتو^۵ که در طول آن صادرات متنوع کشور توسط کشتی‌های اقیانوس اطلس به نمایش گذاشته شده بود، ارتباط تاریخی شهر روشفور با دریا را در اذهان زنده نمودم. رودخانه شهر از اقیانوس دور بود، بنابراین مسیر مارپیچ به شکل موج‌هایی روی جریان ساکن آب رودخانه، تداعی‌کننده امواج اقیانوس است. با حرکت روی این مسیر، منظره‌ای از برج‌های آتش دیده می‌شود که در قرن ۱۸، در جای جای اقیانوس اطلس برای هدایت دریانوردان بنا شده بودند.

از بندر روشفور، افراد بی‌شماری مهاجرت کردند، خصوصاً به مقصد کانادا، به امید آنکه شهروند قاره جدید شوند؛ از یک سو، هنگام بازگشت، کشتی‌ها خالی بودند، در نتیجه برای حفظ تعادل در مواجهه با طوفان، آنها را از سنگ پر می‌کردند و از سوی دیگر، گیاه‌شناسان از پادشاه اجازه واردات گیاه را گرفتند و گیاهان را در گلدان‌های کوچک حصیری روی عرشه کشتی حمل می‌کردند. در پروژه من، همان گلدان‌ها از جنس بتن ظاهر می‌شوند. برخی از این گونه‌های وارداتی مانند «لاله ویرجینیا» اکنون در باغ «ورسای» وجود دارند. گیاه‌شناس معروف، «شارل پلومیه»^۶، روزی گیاهی ناشناس نزد لویی، حاکم شهر آورد و قرار شد برای آن نامی انتخاب کنند. بدین ترتیب نام آن، از نام شهر «بگون»^۷ اقتباس و گل «بگونیا» از آن تاریخ شناخته شد. امروزه بیش از صدها باغبان در حال کاشت انواع بگونیا هستند و بندر روشفور به «بندری زمینی»^۸ بدل شده است.



باغ بازگشت در روشفور.
عکس: پرنارد لاسوس.



برمال علاج علوم انسان

گذرگاه هوایی ایستر^۹

در شهر "ایستر" واقع در جنوب فرانسه، دانش‌آموزان برای رفتن به مدرسه ناگزیر به عبور از بزرگراهی میان مدرسه و مجتمع‌های مسکونی بودند که حتی اگر هنگام رفتن، آرام و از سر حوصله می‌رفتند، بعد از ظهرها، هنگام بازگشت به خانه، می‌دویدند و حوادث ناگوار بسیاری رخ می‌داد.

مسئولان شهر ایستر از من خواستند گذرگاهی هوایی طراحی کنم. اما مسئله این بود که دانش‌آموزان به ندرت از گذرگاه‌ها استفاده می‌کنند، آنها دوست دارند بدون و به سرعت عبور کنند تا آن که از تعداد نامشخصی پله بالا رفته، مسیری محصور و خسته‌کننده را طی کرده و از پله‌های بی‌معنای دیگری پایین بروند. بنابراین به فکر آن افتادم که گذرگاهی طراحی کنم که ظاهر گذرگاه نداشته باشد. از دید عمومی، گذرگاه هوایی چیست؟ «فوسی متقارن که دو طرف یک خیابان را به طور هماهنگ متصل می‌کند؛ وسیله‌ای واحد. بنابراین گذرگاه را دو تکه کردم: تکه اول به شکل یک صخره، تکه دوم به شکل نرده‌ای پر از گل و پروانه. صخره باید مصنوعی باشد، زیرا از یک طرف نمی‌خواستم به عنوان طرحی «تأسف‌بار» تلقی شود و از طرف دیگر می‌خواستم بچه‌ها حتماً از آن استفاده کنند. اکنون بیش از ۲۰ سال است که از این جریان می‌گذرد و پل هوایی، همچنان مورد استفاده شهروندان ایستر قرار دارد. روزی در ویتترین یک عکاسی، عکسی از عروس و دامادی دیدم میان صخره و نرده‌های پر از پروانه.

نام این پدیده «منظر نقد»^{۱۰} است؛ صخره‌ای که به هیچ وجه نمی‌بایست ظاهری حقیقی داشته باشد، بلکه می‌بایست مصنوعی باشد تا دقیقاً «نقد و تجدید نظر» را برساند.

بعدها، در سال‌های ۱۹۸۹، پروژه ملی احداث بزرگراه‌ها مطرح شد و سرپرست بخش راه وزارت تجهیزات^{۱۱} از من خواست مشاور منظرین پروژه باشم. البته اکنون آن مدیریت عوض شده است، اما من هنوز در نقش مشاور منظرین بخش راه مشغولم. در کنار آن به صورت آزاد در ساماندهی "منظر راه" با شرکت‌های پیمانکاری بزرگراه‌ها در فرانسه همکاری می‌کنم.

منظر بزرگراه

نکته مهم در برخورد با بزرگراه‌ها، درمان زخمی است که آنها به وجود می‌آورند. باید چنان باشد که شهر را نشکافند^{۱۲}، بلکه از آن عبور^{۱۳} کنند. در این بین، زیرساخت‌ها نقش بسیار مهمی دارند و می‌بایست علی‌رغم روند مصنوعی پروژه از طبیعی‌ترین حالت ممکن برخوردار باشند. ارتباط میان خاک‌برداری و خاک‌ریزی باید طوری باشد تا امکان منقطع کردن حرکت‌های زمین، با استفاده از مجموعه‌های هنری، پل‌ها، آبنماها و ... فراهم شود.

اگر کاشت گیاهان از طرفی پاسخ به درخواست صحیح و بجای ساکنین کناره‌هاست، از طرفی دیگر باعث خوانایی مسیرهای سواره می‌شود و از خواب‌آلودگی راننده‌ها نیز جلوگیری می‌کند. بزرگراه‌هایی که به شبکه‌های متعدد تقسیم می‌شوند، باعث توسعه انواع جدیدی از منظر می‌شوند. ما، یعنی جوامع، هنوز متوجه نیستیم که این شبکه جدید، به طور کلی فرهنگ منظرین ما را تحت تأثیر قرار داده و تصاویری ناشناخته از کشورمان را در ذهن جایگزین خواهد نمود.

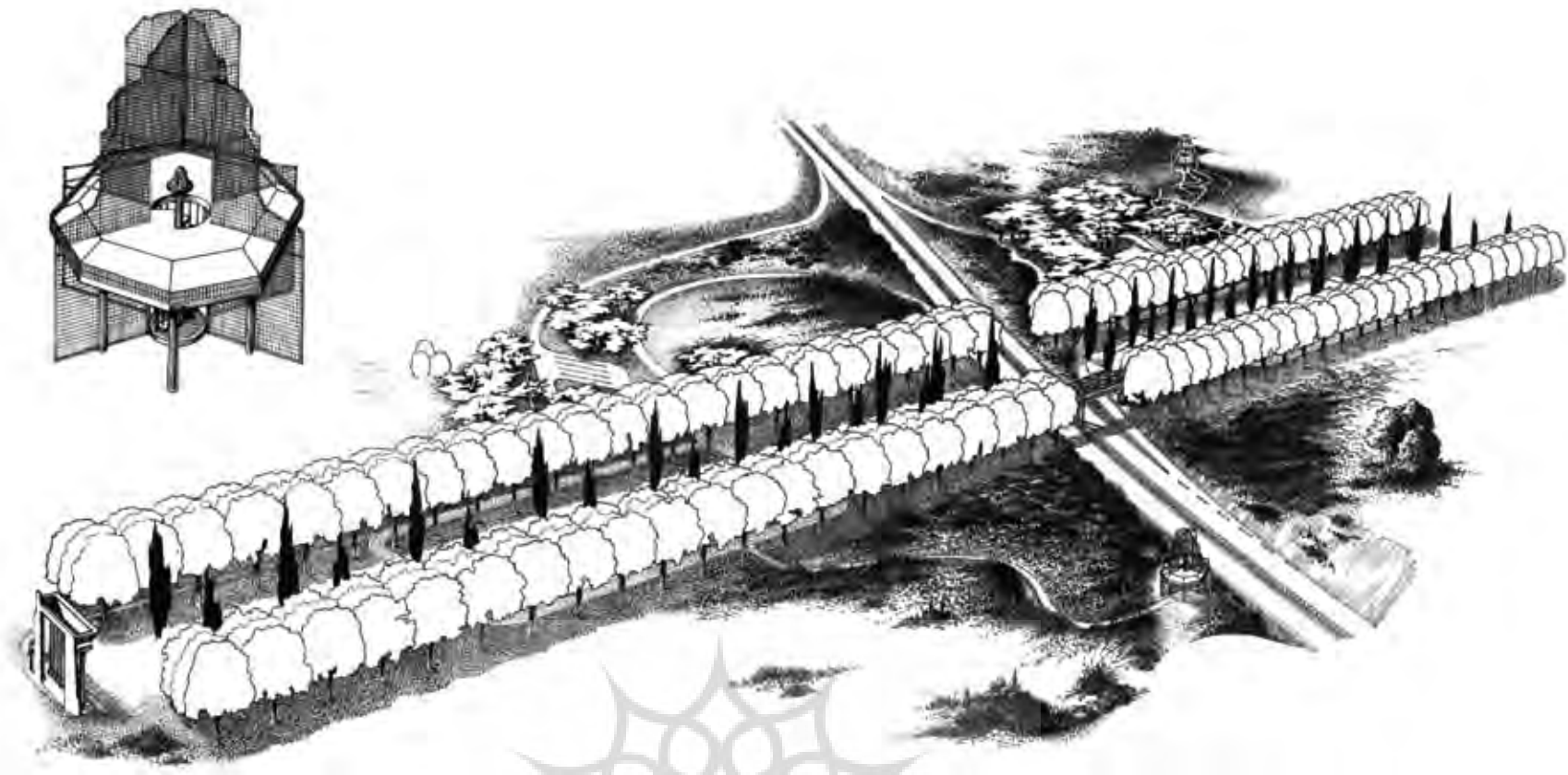
بزرگراه، نه تنها هیچ اشتراکی با «نظرگاه»^{۱۴} ندارد؛ نقطه‌ای که از آن، دید وسیعی بر شهر داریم، بلکه نظرگاهی متحرک نیز است. بسته به سرعت، بزرگراه باعث خلق نوعی ادراک خاص می‌شود که اشیاء از ورای آن، مجموعه‌ای از حرکت‌های متناقض قلمداد می‌شود و از این روی با ابعاد جدیدی از سرزمین‌مان آشنا خواهیم شد.

حس نشأت‌گرفته از این کشف بصری، با میل "رفتن و از نزدیک دیدن" کامل می‌شود. به نظر می‌رسد، برای وقوع صحیح این اتفاق، باید راهبردی قوی در مورد توقفگاه‌ها تنظیم شود. می‌بایست استراحتگاه‌های جاده‌ای، علاوه بر آن که به اتومبیل‌ها و سرنشینان خدمات ارائه می‌دهند، به نحوی مسافری را بر آن دارند تا نه تنها بیش از زمان رفع خستگی، توقف کنند، بلکه به دورترها نیز بروند، یعنی آن جایی که خارج از محدوده دید بزرگراه باشد.

به این ترتیب، توقفگاه‌های جاده‌ای به مکان‌هایی خاص تبدیل می‌شوند؛ باغ‌هایی از منظر سرزمینی که باید کشف شوند. سختی کار در اینجاست که این محل‌های بین‌راهی، نباید فضاهایی برای اکتشاف باشند، بلکه باید ویتترینی باشند از آنچه که ما طراحان منظر می‌خواهیم مردم کشف کنند.

پل عابر پیاده در شهر "ایستر".
عکس: برنارد لاسوس.





بزرگراه "نیم- کاسارگ".
عکس و کروکی : برنارد
لاسوس.



مجله علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال چهارم علوم انسانی

توقفگاه نیم-کاسارگ^{۱۵}

هنگامی که شهردار شهر «نیم» طرح پروژه را دید، گفت: «شما برای شهر من پارک طراحی کرده‌اید!» در حقیقت همین‌طور هم بود. پروژه شامل تعدادی آبنا، حوض و محوری به طول ۷۰۰ متر بود. شهردار به من پیشنهاد کرد که ستون‌های تئاتر قدیم شهر را - که از سازه آتش‌سوزی نجات یافته بودند- و «نورمن فاستر» در طرح پروژه «مدیاتک» اش از آنها استفاده نکرده بود، بکار گیرم. به این صورت، عنصری تاریخی در بطن توقفگاه جاده‌ای قرار گرفت.

نظرگاه‌هایی در پروژه طراحی شد که یادآور عنصر شناخته‌شده‌ای در شهر بود: برج «مانی». مسافری می‌تواند از این نظرگاه‌ها پانورامای شهر نیم را نظاره کند. از داخل شهر نیز، این برج‌های نظرگاهی، قابل مشاهده است. این توقفگاه از سال ۱۹۹۰ پذیرای مسافری و همچنین شهروندان شهر «نیم» است و به آن به چشم پارک شهری می‌نگرند؛ پارکی که باعث ایجاد ارتباط میان مسافری و شهروندان اهل نیم می‌شود.

توقفگاه پیر دو کرازان^{۱۶}

بزرگراه «آ.۸۳۷» از نزدیکی استحکاماتی منسوب به دوره «رومن» - که در ابتدا کسی از وجود آنها مطلع نبود- عبور و مجموعه را احاطه می‌کند. هنگام تعیین حریم یکی از این سایت‌های تاریخی، متوجه منظر صخره‌هایی پراکنده در محدوده شدم. بنابراین، از مسئول بخش راه، اجازه تراشیدن کناره‌ها را خواستم. به تدریج، استحکامات رومن ظاهر شد. این عناصر باعث گردید نوعی بازی «قایم باشک» میان پلان اول؛ «منظری صخره‌ای» و پلان زمینه؛ «منظری محلی»، شهر قابل رویت از بالای دره خلق شود.

در سال ۱۹۹۸ در این نقطه، توقفگاهی احداث شد که برای گردشگران و مسافری امکان بازدید از سایر استحکامات کشف‌شده را فراهم می‌کرد. پارکینگ اتومبیل‌های سبک، دایره شکل است؛ مسافری می‌تواند در حالی که زیر سایبان مشغول استراحتند، با چشم چپ کودکان و با چشم راست اتومبیل خود را زیر نظر داشته باشند.

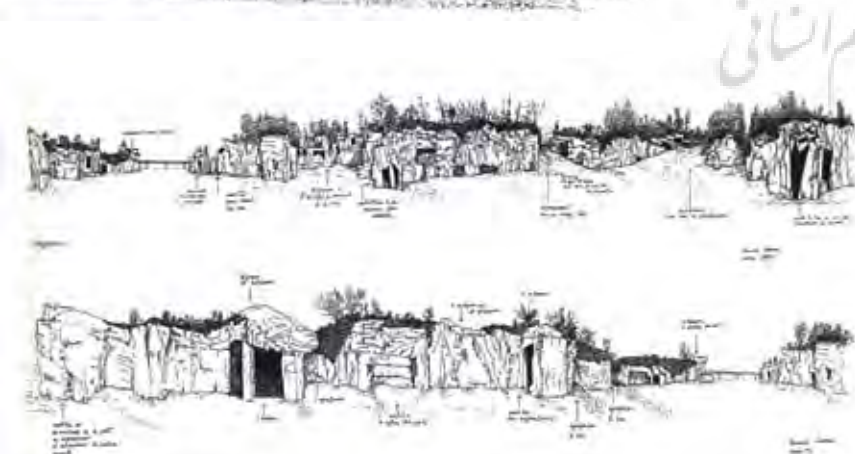
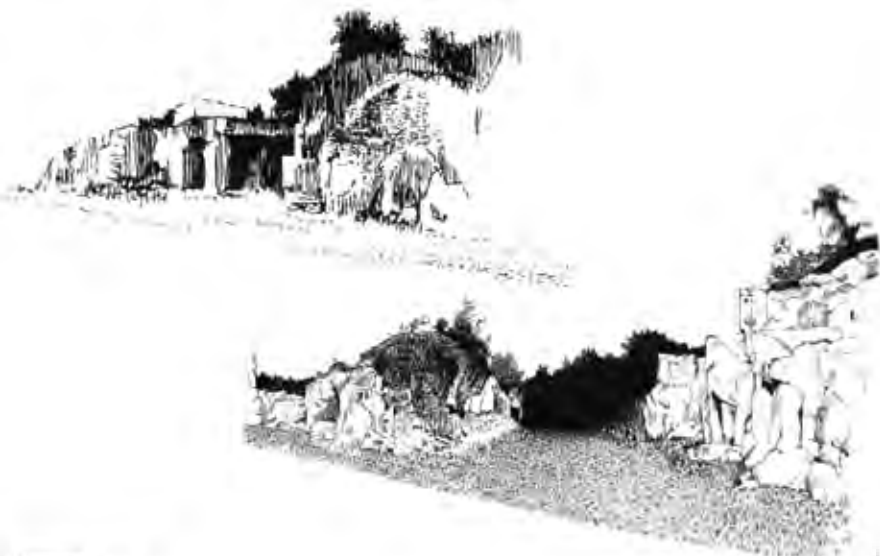
جریان گل لاله و نفوذ مینیمال

تکه‌ای کاغذ سفید را به صورتی در عمق یک لاله سرخ قرار می‌دهم که قسمتی از کاغذ بیرون و هیچ‌گونه تماسی با گل نداشته باشد. پس از چند لحظه که آن را خارج می‌کنم، تغییر رنگ داده است؛ صورتی روشن. نوری که به لاله سرخ تابیده، هنگام عبور از گلبگ‌ها و برخورد با کاغذ، سرخی آنها را منعکس می‌کند. اگرچه این گل ظاهراً همان است که در ابتدا بوده، اما دیگر همان نیست و هرگز همان گل نخواهد بود. آیا می‌شود به لاله‌ای نگریست و فراموش کرد که این گل می‌تواند «حجمی از هوای صورتی، زرد یا بنفش کیود باشد؟ بنابراین، شناخت فیزیکی من از گل عوض شده در حالی که لاله، از لحاظ فیزیکی تغییر نکرده است. آیا این همین منظر نیست؛ شناختی دیگر؟ شناختی متفاوت از آنچه که بتنی است، یا نوعی ادراک جدید از بتن به من می‌دهد؟

برای دخالت منظرین، نیازی به تغییر فیزیکی نیست. دخالت مینیمال عبارتست از: «بیان ابعاد احساسی متفاوت از آنچه اکنون موجود است».

باغ‌های معلق کولا^{۱۷}

یکی از آخرین پروژه‌هایم، طراحی تعدادی صقه برای مدیریت بین‌الملل گروه کولا در دروازه پاریس، «بولونی بیلانکور»^{۱۸} بود. درخواست‌های مدیر گروه کولا عبارت بود از نگهداری حداقل، پاسخگویی به درخواست‌های نهادهای محلی، «سبز بودن»، امکان استفاده از فضای همکف هنگام برنامه‌ها که رو به یک صقه باز می‌شود. از مجموعه درخواست‌ها، نکات زیر قابل برداشت بود؛ «سبز بودن» یا حداقل نگهداری؛ حذف گل‌های فصلی و درختانی که نیاز به هرس دارند و جایگزین کردن آنها با پرچین. برای صقه وسیع همکف که در هنگام مراسم قابل استفاده باشد، کفسازی از چوب ساج به نظر عالی می‌رسید. برای صقه مجاور، صفحه‌ای مشبک با ارتفاع متغیر ۳ تا ۶ متر پیش‌بینی شده بود و نوعی باغ میوه مصنوعی شکل گرفت. از روبه رو، این باغ میوه انتزاعی، عنصر «خوانایی» صقه به شمار می‌آمد. اما کفسازی چوبی برای جایگزینی طرح کاشت، کافی نبود. اگرچه پرچین‌های باریکی از گیاهان واقعی به دید پلان اول





باغ میوه انتزاعی اضافه شد؛ اما از پنجره‌ها تنها با فضایی افقی و تخت، و در برخی نقاط با دیواره‌هایی عمودی مواجه می‌شدیم. آیا نمی‌بایست برای القای عمق، پلان اول قابل لمس باشد؟ قابل لمس به اندازه لیوانی که میان انگشتان می‌گیریم؟!

در این‌جا لازم می‌دانم توضیح مختصری در مورد دو مفهوم «مقیاس ملموس» و «مقیاس بصری» بیان کنم. آنچه نزدیک است، آن است که قابل لمس با انگشتان است و در زمره «مقیاس من» (مقیاس انسانی) قرار دارد. نام آن را «ملموس» می‌گذارم چون از آنچه خارج از امکان دستیابی است متمایز می‌شود؛ آنچه بصری می‌ماند، غیرقابل لمس و تنها با چشم قابل رؤیت است؛ «لمس بصری»^{۱۶}

می‌ماند فضای میان پنجره و پرچین؛ پلان اولی حجیم از گل‌های مصنوعه... اما گل‌هایی باز هم قابل لمس‌تر و نزدیک‌تر...

کره‌هایی رنگارنگ یادآور دست‌هایی روی شیشه... کره‌هایی با ورق مینا... اکنون، پلانی قابل لمس و رنگی و نه صرفاً بصری داریم، اما فضا همچنان تهی است. چه ویژگی‌ای ثابت یک باغ را تضمین می‌کند؟ یا چه عاملی است که «ثبات» حقیقی یک باغ را به آن خواهد داد؟ و یا چه عنصری حس جدیدی از حضور را فرا خواهد خواند؟ شاید «اصواتی» که فضا را سرشار کنند :

صدای آب، صدای آبشار؟ این آبشار روی یک مجموعه از سطرها می‌ریزد که به طور مایل در کنار هم قرار گرفته‌اند و به واسطه آن، آب آبشار هنگام سرازیر شدن، تولید صدا می‌کند.

و درختان؛ آن‌ها اکنون اینجا هستند، فلزی، تک‌بعدی، سیلوئت‌هایی در مقیاس بصری: دورتر، به شکل دیواره مشبک، سیلوئت‌هایی بریده بریده مقابل پرچین و معلق... آن‌ها هم جابجا می‌شوند و هم جایگزین... بله، البته؛ با تغییر فصول قابل جایگزینی هستند. به این صورت، برای هر فصل، سیلوئت درختانی در رنگ‌های مختلف، بهار، تابستان، پاییز و زمستان، فصل‌ها در پی هم می‌آیند و به این ترتیب «باغ بازی‌های فصول» زاده می‌شود.

و بالاخره یک باغ: حجم‌های گل، آبشار، پرچین و... اینجا، جای آن است که بازی دیگری به مجموعه افزوده شود: بازی «فرهنگ‌ها». اغلب بازدیدکنندگان درخت بلوط را می‌شناسند، برخی شاید «لاله ویرجینیا» را نیز تشخیص دهند. با قدم زدن در باغ، شناخت و دانش آنها از گیاهان و درختان محک زده می‌شود. نوعی مسابقه برای نشان دادن اطلاعات؛ آن‌هایی که می‌دانند و آن‌هایی که نمی‌دانند.

اما بالاخره نقطه‌ای لازم بود برای اینکه «سلسله مراتب» میان بازدیدکنندگان شکسته شود. بنابراین، درختی خلق کردم که شباهت آن به سایر درختان، حداقل ممکن باشد، جزو مجموعه درختان باشد، اما مانند سایر آنها، قابل شناسایی برای بازدیدکنندگان نباشد. این درخت چیست؟

جوامع ما دچار کمبود دخل و تصرف منظرین - به مفهوم قابل استفاده بودن آن برای فرهنگ‌های متفاوت (چند فرهنگی بودن آن) - شده‌اند. فضاهایی که می‌توانند به این نقش اختصاص داده شوند، ممکن است واضح باشند یا مبهم و کم و بیش همگی مسیری به سوی «خیال»^{۲۰} داشته باشند. دعوت به تفسیرها می‌توانند مبهم یا واضح باشند. از این مفهوم است که پیشنهاد «شکست فضا» زاده می‌شود؛ و خود نیازمند آن است که «قطعه‌های فضا» با نظمی دقیق در پی هم آیند^{۲۱} و این در شرایطی است که اصول منطقی با ظرافت سازمان‌یافته باشند و تنوع از طریق تعبیه «لحظه‌های شکست» (خروج از نظم) تأمین شده باشد.

برای اتمام سخن، تجربه‌ای را مطرح می‌کنم که می‌دانم همه شما آن را چشیده‌اید. چاه، چه کسی است که تاکنون سنگی در چاهی پرتاب نکرده باشد، یخ‌زده و بی حرکت به انتظار برخورد آن با آب، فرو رفتنش و برخوردش با سایر سنگ‌های ته چاه نایستاده باشد تا عمق چاه را تخمین زند؟ چاهی که تاریکی آن، امکان دریافت عمقش را با ابزار بصری از ما دریغ می‌کند.

لحظه‌ای تصور کنید که صدای برخورد سنگ نیاید، یعنی تا بی‌نهایت سقوط کند، تا ابد ...

آیا غیبت صدای برخورد سنگ با ته چاه، نشانی از «عمق بی‌نهایت» چاه نیست؟ سنگ، شاید به «غول دریاچه»^{۲۲} (موجودی که در افسانه‌های اسکاتلندی در اعماق





آبها زندگی می‌کند) آسیب برساند؛ شاید به عمق کره زمین وارد شده و به میلیون‌ها سنگ دیگری بپیوندد که بر ابدیت می‌بارند؛ شاید هم باعث شود "حقیقت چاه"، عربان و خشمگین، سربر آورد.

ادراک غیبت غیرقابل درک صدای شوک، هر چه که باشد، برای جلوگیری از مواجهه با غیرممکن و پیامدهای آن، ذهن را ناگزیر به یافتن دلیلی عقلی یا رئالیست می‌کند: دروازه‌ای به «خیال شاعرانه»^{۲۳}، آنچه که من، نام آن را غیرقابل اندازه‌گیری نهاده‌ام. درست است که ما انسان‌ها، باید بیاموزیم تا از فردا حفاظت کنیم، اما پیش از آن، باید فردا را خلق کنیم (برنارد لاسوس) ■

پی‌نوشت

۱. Le Jardin des retours à Rochefort .۲ Louis XIV .۳ Colbert .۴ Charent
۵. Labyrinthe .۶ Charles Plumier .۷ Bégon .۸ un port de terre
۹. La passerelle d'Istres .۱۰ un Paysage Critique .۱۱ investissement
۱۲. Libérale .۱۳ Traverser .۱۴ Belvédère .۱۵ L'aire de repos de Nîmes – Cassarges
۱۶. L'aire de repos de Pierre de Crazannes .۱۷ Les jardins suspendus de Colas
۱۸. Boulogne Billancourt .۱۹ le tact optique .۲۰ Imaginaire
۲۱. un instant de rupture .۲۲ Loch Ness .۲۳ l'imaginaire poétique

منبع

• www.iflaonline.org

مأخذ تصاویر

آرشیو شخصی برنارد لاسوس

از نظر برنارد لاسوس، مداخله در منظر به معنی تغییر فیزیکی نیست، بلکه می‌تواند بیان ابعاد احساسی متفاوت نیز باشد از آنچه اکنون موجود است. امروزه جوامع ما دچار کمبود دخل و تصرف منظرین در فضاها هستند. این فضاها ممکن است واضح یا مبهم و راهی به خیال داشته باشند. این رویکرد، در پروژه‌های کوچک و بزرگ وی تجلی یافته و تجربه‌هایی غنی در بیان خیال‌انگیز منظر رقم زده است.

In Bernard Lassus point of view, The interference in landscape doesn't mean a physical change, but it also express broadest sense of what is exist in different way. Our nations face with lack of landscape manipulate in spaces in this way, these spaces might be obvious or obscure with imaginary concept. This approach, represent in his projects which are rich experiments in imaginary landscape expression.